



جاده‌ی دوطرفه؛ روایت پیوند نامحسوس کارگر و کارفرما

کارگر و کارفرما با وجود تفاوت در مسائل و دغدغه‌ها، دو بخش جدایی‌ناپذیر از چرخه تولید و اشتغال‌اند و سرنوشتی مشترک دارند. عبور از بحران‌های اقتصادی نیز تنها با اعتماد، درک متقابل و همراهی این دو امکان‌پذیر خواهد بود.

اقتصاد ایران در سال‌های اخیر روزهای آسانی را پشت سر گذاشته است. نوسانات پی‌درپی اقتصادی، کاهش قدرت خرید مردم، نااطمینانی نسبت به آینده، تحولات سیاسی و مشکلاتی که هر روز به شکلی تازه خود را نشان می‌دهند، فضای زندگی و کار را برای بسیاری از مردم دشوار کرده است. در چنین شرایطی، حفظ ثبات، ادامه فعالیت و حتی امید به فردا، دیگر مسئله‌ای ساده و بدیهی نیست.

در میان تمام این فراز و نشیب‌ها، آنچه همواره کشورها را از بحران‌ها عبور داده، تولید بوده است؛ همان چرخه‌ای که اشتغال می‌آفریند، معیشت خانواده‌ها را حفظ می‌کند و ستون اصلی پایداری اقتصادی به شمار می‌رود. تجربه تاریخی نیز نشان داده است هر زمان که تولید در یک کشور تضعیف شده، نخستین نشانه‌های بحران در زندگی مردم نمایان شده و هر زمان که تولید جان گرفته، امید و ثبات نیز به جامعه بازگشته است. هیچ اقتصادی بدون تولید پایدار نمی‌ماند و هیچ جامعه‌ای بدون حفظ چرخه کار و اشتغال، آینده‌ای مطمئن نخواهد داشت.

اما تولید، مفهومی صرفاً اقتصادی نیست؛ حاصل پیوندی انسانی و اجتماعی است که بر دوش کارگر و کارفرما استوار مانده است. یکی سرمایه، تجربه و مسئولیت اداره یک مجموعه را برعهده دارد و دیگری نیروی کار، زمان و توان خود را برای زنده ماندن این چرخه صرف می‌کند. شاید دغدغه‌ها و نگاه این دو متفاوت باشد، اما حقیقت این است که سرنوشتشان به شکلی عمیق به یکدیگر گره خورده است.

کارگر و کارفرما در حقیقت در یک جاده دوطرفه گام برمی‌دارند؛ جاده‌ای که فراز دارد، نشیب دارد، گاه هموار است و گاه سنگلاخ. اما آنچه این مسیر را پیمودنی می‌کند، نه صرفاً شرایط بیرونی، بلکه درک متقابل، اعتماد و همدلی میان این دو همراه همیشگی است.

موانع گوناگون، جنس متفاوتی از دغدغه

در این جاده، جنس دغدغه‌های کارفرما و کارگر یکسان نیست. هر یک از این دو، با دنیایی از مسائل خاص خود روبه‌روست که شاید برای دیگری چندان ملموس نباشد. و اینجا دقیقاً همان نقطه‌ای است که اختلافات زاده می‌شود. تفاوت در نوع نگاه، موقعیت و مسئولیت، همواره زمینه‌ساز سوگیری و گاه تعصب می‌شود. هرکس از عینک خود به جهان می‌نگرد؛ کارفرما هزینه‌های جاری، فشار مالیات و بیمه و دغدغه تأمین نقدینگی را می‌بیند. کارگر اما خستگی روزانه، کسر بودجه هر ماه و نگرانی از آینده مبهم فرزندان را. در این شرایط اگر این دو عینک متفاوت را کنار نگذاریم و حقیقت بزرگ‌تری را نبینیم، ما را به جای همدلی، به سمت قضاوت و دشمنی سوق خواهد داد. اما توقف در همین نقطه و بزرگ کردن تفاوت‌ها، بزرگترین اشتباه ممکن است، چراکه با تمام این اختلاف نگاه و دغدغه، یک حقیقت غیرقابل انکار در میان است: کارگر و کارفرما، دو جزء جدایی‌ناپذیر از یک پیکره واحدند. پایان این جاده برای هر دو یکی است؛ یا هر دو به مقصد می‌رسند، یا هر دو در میانه راه بازمی‌مانند.

زیستن در شرایط دشوار از منظر کارگر

کارگر اما روایت دیگری از این روزهای دشوار دارد؛ روایتی آمیخته با خستگی، نگرانی و جنگ هرروزه برای حفظ حداقل‌های زندگی. او با دستانی پینه بسته و جسمی فرسوده از ساعت‌ها کار مداوم، هر روز تلاش می‌کند سفره خانواده‌اش را از میان موج تورم، گرانی و بی‌ثباتی اقتصادی حفظ کند. حقوقی که تا چند سال پیش می‌توانست بخشی از نیازهای زندگی را تأمین کند، امروز گاه حتی تا نیمه ماه هم دوام نمی‌آورد و کارگر را ناچار می‌کند میان نیازهای ضروری خانواده دست به انتخاب بزند؛ انتخابی تلخ میان درمان، آموزش، اجاره خانه و هزینه‌های روزمره زندگی.

نگرانی از امنیت شغلی نیز سایه‌ای دائمی بر زندگی بسیاری از کارگران است. قراردادهای کوتاه مدت، احتمال تعدیل نیرو، تعطیلی کارگاه‌ها و نامعلوم بودن آینده شغلی، آرامش روانی را از بسیاری خانواده‌ها گرفته است. کارگری که هر روز با ترس از دست دادن شغلش سر کار می‌رود، نه فقط دغدغه امروز، بلکه اضطراب فردای فرزندان را نیز با خود حمل می‌کند.

در کنار این‌ها، فشارهای جسمی و روحی ناشی از کار نیز بخش جدایی‌ناپذیر زندگی کارگری است. بسیاری از کارگران در محیط‌هایی سخت و فرساینده فعالیت می‌کنند؛ محیط‌هایی که گاه سلامت جسم و حتی جان آنان را تهدید می‌کند. هزینه‌های سنگین درمان، کمبود امکانات پزشکی و فرسودگی ناشی از سال‌ها کار طاقت‌فرسا، مشکلاتی است که با افزایش سن، بیش از پیش خود را نشان می‌دهد.

از سوی دیگر، کارگر تنها نگران خود نیست؛ او نگران آینده فرزندان، هزینه تحصیل، اجاره خانه، تأمین حداقل رفاه خانواده و حفظ عزت نفس در برابر عزیزانش نیز هست. او هر روز تلاش می‌کند با وجود تمام دشواری‌ها، امید را در خانه زنده نگه دارد؛ امیدی که در شرایط سخت اقتصادی، بیش از هر چیز دیگر در معرض فرسایش قرار گرفته است.

دریایی از چالش‌ها از منظر کارفرما

کارفرمای ایرانی در این سال‌ها با مجموعه‌ای از پیچیده‌ترین و فرساینده‌ترین چالش‌های اقتصادی و اجرایی روبه‌رو بوده است؛ چالش‌هایی که گاه نه تنها سودآوری، بلکه اصل بقا و ادامه فعالیت را برای او به مسئله‌ای جدی تبدیل کرده‌اند. تهیه مواد اولیه، نخستین حلقه این زنجیره دشوار است؛ مواد اولیه‌ای که قیمت آن با کوچک‌ترین نوسان نرخ ارز تغییر می‌کند و تحریم‌ها، محدودیت‌های بانکی و دشواری‌های نقل و انتقال مالی، دسترسی به آن را هر روز سخت‌تر از قبل می‌سازد. بسیاری از کارفرمایان ناچارند مواد موردنیاز خود را با هزینه‌ای چندبرابر، تأخیرهای طولانی و ریسک بالا تأمین کنند، بی‌آنکه مطمئن باشند فردا همان کالا دوباره قابل تهیه خواهد بود یا نه.

در سوی دیگر، بازار فروش نیز دیگر مانند گذشته قابل پیش بینی نیست. کاهش قدرت خرید مردم، رکود در بسیاری از بازارها و تغییر مداوم قیمت ها باعث شده فروش محصولات با دشواری فراوان همراه باشد. کارفرما باید میان افزایش هزینه تولید و توان خرید مصرف کننده تعادل برقرار کند؛ تعادلی که هر روز شکننده تر می شود. در همین شرایط، حضور گسترده کالای قاچاق و بعضاً بی کیفیت، رقابت را برای تولیدکننده قانونی دشوارتر کرده است؛ کالایی که بدون پرداخت مالیات، بیمه، حقوق گمرکی و بسیاری هزینه های رسمی وارد بازار می شود و با قیمت پایین تر، عرصه را بر تولیدکننده داخلی تنگ می کند.

صادرات و واردات نیز با انبوهی از موانع و پیچیدگی ها همراه است. تغییر مداوم مقررات، محدودیت های ارزی، بروکراسی طولانی و فرآیندهای اداری فرساینده، برنامه ریزی بلندمدت را برای بسیاری از واحدهای تولیدی تقریباً ناممکن کرده است. گاه یک بخشنامه ناگهانی یا تغییر در شیوه تخصیص ارز، می تواند تمام محاسبات یک مجموعه تولیدی را بر هم بزند و خسارت های سنگینی به آن وارد کند.

در کنار این مشکلات، مسائل حقوقی و قانونی نیز فشار مضاعفی بر دوش کارفرما گذاشته است. تفسیرهای متفاوت از قوانین، روندهای پیچیده اداری و فرآیندهای زمان بر رسیدگی، بخش قابل توجهی از زمان، انرژی و سرمایه او را صرف اموری می کند که ارتباط مستقیمی با تولید ندارند. بیمه و مالیات، اگرچه برای اداره کشور و حمایت های اجتماعی ضروری اند، اما در برخی موارد با نرخ ها، جرایم و سازوکارهای پیچیده، خود به دغدغه ای بزرگ برای فعال اقتصادی تبدیل می شوند؛ تا جایی که برخی کارفرمایان، به جای تمرکز بر توسعه کسب وکار و ایجاد اشتغال، بخش عمده توان خود را صرف عبور از موانع اداری و قانونی می کنند.

در چنین شرایطی، کارفرما تنها نگران سود و زیان یک بنگاه اقتصادی نیست؛ او نگران حفظ مجموعه ای است که زندگی ده ها یا حتی صدها خانواده به ادامه فعالیت آن وابسته است. نگرانی از پرداخت حقوق کارکنان، حفظ اعتبار مجموعه، جلوگیری از تعطیلی خط تولید و دوام آوردن در بازاری بی ثبات، دغدغه ای است که هر روز و هر شب همراه اوست؛ دغدغه ای که شاید از بیرون دیده نشود، اما بخش بزرگی از واقعیت اقتصاد امروز ایران را شکل داده است.

نگاه به فردا؛ آنچه هر دو را نگران می کند

با وجود تمام تفاوت ها در نوع و جنس دغدغه ها، کارگر و کارفرما یک چیز را مشترکاً و عمیقاً احساس می کنند، نگرانی از آینده! کارفرما نمی داند فردا چه سیاستی بر اقتصاد حاکم خواهد شد، چه تحریمی از راه می رسد و آیا می تواند چرخ کارخانه اش را بچرخاند یا نه. کارگر نیز همین نگرانی را دارد؛ نمی داند فردا سر کار هست یا نه، آیا دستمزدش کفاف می دهد یا باید باز هم از مخارج بکاهد. این ابهام مشترک، اگر به درستی درک نشود، می تواند فاصله ای ایجاد کند که به سود هیچ کس نیست.

کارگر و کارفرما، بدون هم بی معنا هستند

در این سرزمین، نه کارگر بدون کارفرما آینده ای خواهد داشت و نه کارفرما بدون کارگر فردایی خواهد ساخت. شاید این دو از دو نقطه متفاوت به دنیا نگاه کنند و هرکدام بار سنگین دغدغه های خاص خود را بر دوش بکشند، اما حقیقت این است که هر دو زیر یک سقف نگرانی زندگی می کنند و چشم به یک فردا دارند؛ فردایی که امنیت، آرامش و امید در آن، تنها با کنار هم ماندن معنا پیدا می کند.

کارگر، توان و جان خود را برای چرخیدن چرخه تولید می گذارد و کارفرما سرمایه، اعتبار و تمام داشته هایش را برای زنده نگه داشتن آن. اگر یکی خسته شود، دیگری هم دوام نخواهد آورد و اگر یکی زمین بخورد، دیگری نیز راهی برای ادامه نخواهد داشت. این جاده، مسیر یک نفر نیست؛ سرنوشت مشتری ست که فقط با اعتماد، درک متقابل و گام های هم جهت به مقصد می رسد. چرا که این راه پرپیچ و خم را هیچ کس به تنهایی به پایان نخواهد رساند.

یادداشت: ساناژ شهابی